

تحلیل روان کاوانه شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان بر اساس آموزه‌های زیگموند فروید و شاگردانش

محبوبه اظهري*

سهیلا صلاحی مقدم**

چکیده

این مقاله جستاری تحقیقی درباره بررسی روان‌کاوی شخصیت‌های رمان سمفونی مردگان، اثر «عباس معروفی»، است. عباس معروفی نویسنده داستان‌های روان‌شناختی نو است؛ قصه‌ای که در ادبیات انگلیسی به نام «قصه جریان سیال ذهن» یا «تک‌گفتاری درونی» خوانده می‌شود. عباس معروفی با گریز به خاطرات کودکی و گذشته شخصیت‌های داستانش، هم‌چون یک روان‌کاو، به بررسی مشکلات و تعارضات درونی آن‌ها می‌پردازد. هدف این مطالعه تحلیل اختلالات و بیماری‌های روحی شخصیت‌های داستان سمفونی مردگان بر اساس نظریات روان‌کاوی زیگموند فروید (S. Freud) و شاگردان او، آلفرد آدلر (A. Adler) و ژاک لاکان (J. Lacan)، است. در ابتدای این مقاله، خلاصه‌ای از رمان آورده شده و در ادامه به تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های «آیدین» و «اورهان» بر اساس نظریات فروید درباره ذهن و ساختار شخصیت، انواع عقده‌ها، و تأثیر غریزه جنسی در منش فرد پرداخته شده است. بخش پایانی این مقاله به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

کلیدواژه‌ها: نقد روان‌کاوانه، فروید، معروفی، سمفونی مردگان، روان‌شناسی شخصیت، عقده.

* پژوهش‌گر پژوهشگاه هنرهای اسلامی m.azhari8564@yahoo.com

** عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه الزهراء (س)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۷

۱. مقدمه

سمفونی مردگان را عباس معروفی در فاصله سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۸ به رشته تحریر درآورد. این رمان داستان تقابل دو برادر با عقاید و شخصیت‌هایی کاملاً متفاوت است. تقابل علم با جهل، مهربانی با تنفر، و عشق با شهوت. سمفونی مردگان محوری گردشی و دایره‌ای دارد؛ به این معنا که بر اساس توالی منظم یک زمان نوشته نشده است. داستان از زبان نویسنده و نیز از زبان شخصیت‌ها (اورهان، آیدین، و سورمه) بیان می‌شود. حضور برجسته جریان سیال ذهن (stream of consciousness) و تک‌گویی ذهنی (internal monologue) در رمان چنان مرز بین گذشته و حال را درهم آمیخته که داستان به ترتیب رخداد وقایع (chronological) روایت نمی‌شود. قصه روان‌شناختی نو، که در ادبیات انگلیسی قصه جریان سیال ذهن یا تک‌گفتاری درونی خوانده می‌شود، بین سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۵ زاده شد (ایدل، ۱۳۶۷: ۱۴). این قصه از آن‌رو نو است که درونی‌بودن ژرف‌تر قرن بیستم را بازمی‌تاباند؛ در ذهن، گذشته و حال درهم می‌آمیزند و ناگاه خاطره‌ای از گذشته به یاد آورده می‌شود (همان: ۳۶-۳۸).

سمفونی مردگان شامل پنج موومان است؛ در موومان یکم، داستان از میان وقایع (media res) در سال ۱۳۵۵ آغاز می‌شود و به‌طور متناوب، به سمت گذشته و آینده حرکت می‌کند. در بیش‌تر مواقع با زاویه دید اول شخص، اورهان به خاطرات آشفته و پراکنده گذشته سرک می‌کشد و برخی مواقع نیز داستان با سرعتی بسیار آهسته از زاویه دید سوم شخص محدود همراه اورهان جلو می‌رود. همین سرعت کم در حرکت به سمت آینده حتی در موومان‌های دوم، سوم، و چهارم کاملاً متوقف می‌شود تا این‌که دوباره از موومان یکم (پس از ۲۰۰ صفحه) ادامه می‌یابد. این گریز مکرر به خاطرات گذشته و کودکی نشان‌دهنده اهمیت شگرف این مرحله در زندگی و منش شخصیت‌های داستان است. ریشه بسیاری از اختلالات و بیماری‌های شخصیت‌های داستان در کودکی آن‌هاست. آیدین و اورهان، هر دو، خاطراتی از زمان‌ها و مکان‌های مختلف به یاد می‌آورند. این بازگشت به ضمیر ناخودآگاه اساس رمان را تشکیل می‌دهد. نقد و بررسی روان‌کاوانه آثار ادبی نخست به تحلیل روان‌کاوانه نویسنده داستان‌ها اختصاص داشت. زیگموند فروید، پدر علم روان‌کاوی، که خود آغازگر این راه بود به کاوش در زندگی و روان هنرمندان بزرگی هم‌چون لئوناردو داوینچی (L. da Vinci) و داستایفسکی (F. Dostoevski) پرداخت. ادامه‌دهندگان راه او، به همین شیوه، به روان‌کاوی نویسندگان و نقاشان بزرگ دست زدند.

بیش تر پژوهش‌ها بر متون ادبی فارسی نیز به همین طریق انجام گرفته است؛ به این معنا که منتقدان آثار ادبی به جای تحلیل متون به بررسی شخصیت نویسندگان این آثار می‌پردازند؛ اما در این پژوهش سعی بر آن بوده است که از داوری‌های بی‌مورد درباره زندگی عباس معروفی خودداری و آثار او به دور از غرض‌ورزی‌های شخصی تحلیل شود. این مقاله به بررسی روان‌کاوی دو شخصیت اصلی رمان *سمفونی مردگان* (آیدین و اورهان) براساس روش روان‌کاوی فروید و شاگردان او، آلفرد آدلر و ژاک لاکان، اختصاص دارد.

درباره رمان *سمفونی مردگان* پژوهش‌هایی انجام گرفته است که بیش تر در حوزه‌های بررسی درون‌مایه و زاویه دید رمان، بررسی عنصر شخصیت در داستان، بررسی تصویر کلاغ، برف و زمستان، پاپاخ و شورابی در داستان، بررسی فرم دایره در ساختار داستان، تحلیل کاربرد روش‌های روان‌کاوی در ساختار رمان، تحلیل شخصیت‌های زنان داستان‌های معروفی، بررسی تطبیقی *سمفونی مردگان* با *خشم و هیاهوی ویلیام فالکنر* (W. Faulkner)، و کاربرد کهن‌الگوی رنگ‌ها در داستان است.^۱ به همین علت، پژوهش‌گران بر آن شدند تا مطالعه‌ای در زمینه بررسی روان‌کاوی شخصیت‌های داستان انجام دهند.

در این مقاله، نخست خلاصه‌ای از رمان آورده و در ادامه به تحلیل روان‌کاوی شخصیت‌های اصلی داستان پرداخته می‌شود.

۲. خلاصه داستان

سمفونی مردگان داستان تقابل دو برادر، به نام‌های آیدین و اورهان، است. دو برادر که هرکدام دو شخصیت متفاوت دارند. برادر بزرگ‌تر (آیدین) علاقه‌مند به درس و کتاب است، اما پدر اجازه نمی‌دهد که او این راه را دنبال کند. برادر کوچک‌تر (اورهان)، برخلاف آیدین، در پی برآوردن آرزوی پدر و دنبال کردن راه او (تجارت‌پیشگی) است. دختر خانواده، آیدا، خواهر دوقلوی آیدین است. او دختری کم‌حرف و فرمان‌بردار است که زندگی‌اش در خانه پدری به آشپزخانه محدود می‌شود و چند سال پس از ازدواج دست به خودکشی می‌زند. بزرگ‌ترین پسر این خانواده، یوسف، بعدها در جریان حمله روس‌ها به تکه‌ای گوشت بدل می‌شود و در داستان به زندگی نباتی خود ادامه می‌دهد. جابر، پدر خانواده، که مخالف سرسخت فعالیت‌های آیدین است، مدام از او ایراد می‌گیرد و نمی‌خواهد پسرش به آرزوهایش برسد و در این راه، از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. مادر خانواده نیز تسلیم فرمان‌های پدر است و، در جنگ میان پدر و آیدین، هوادار آیدین و مخالف رفتارهای

اورهان و پدر است. با بزرگ‌تر شدن دو برادر، فاصله آن دو از هم هر روز بیش‌تر می‌شود. اورهان هرچه بیش‌تر به پدر نزدیک می‌شود آیدین به کتاب‌ها و درون خود پناه می‌برد. در نهایت آیدین، که دیگر نمی‌تواند زورگویی‌های آن‌ها را تحمل کند، خانه را ترک کرده و در یک کلیسا مخفی می‌شود. او پس از مدتی عاشق دختر زیباروی این عمارت می‌شود و پس از گذشت دو سال با او ازدواج می‌کند. در این هنگام، پدر آیدین فوت می‌کند و او موظف است که طبق وصیت پدر راه او را ادامه دهد. به همین علت، به خانه بازمی‌گردد؛ اما اورهان، که خود را صاحب واقعی حجره و ارثیه پدری می‌داند، سعی در دور کردن برادر از آن‌جا دارد. آیدین، که پس از سال‌ها تحمل رنج و سختی، به کمک همسرش (سورملینا) نور امیدی در خود احساس کرده است ناگهان دوباره به تاریکی فرومی‌رود؛ اولین ضربه مرگ آیدا و دیگری مرگ سورمه، همسر و معشوقه‌اش، است. این‌گونه است که آیدین دیگر امید خود را در زندگی کاملاً ازدست می‌دهد. عصبی می‌شود و دست از رؤیاهای و آرزوهای دور و دراز خود برمی‌دارد. اورهان نیز، که حسادت دیرینه‌ای به آیدین دارد، او را مسموم می‌کند و آیدین، که ضربات شدید روحی را متحمل شده است، رفتارش مانند دیوانه‌ها و ذهنش مشوش است و نمی‌داند در چه زمانی زندگی می‌کند. اورهان، که قبل از این کار برادر دیگرشان را به دست خود کشته است، تصمیم می‌گیرد آیدین را نیز به قتل برساند و او را کاملاً از زندگی خود محو سازد، اما سرما و عذاب وجدان مانع او می‌شود. برف سنگین و سرما امکان حرکت را از او می‌گیرد. او، که دچار روان‌گسیختگی شده، با مرور خاطراتش و ستم‌هایی که در حق برادران و مادرش کرده است، به کلی ارتباط خود را با واقعیت ازدست می‌دهد و بدون آن‌که از گام برداشتن خود آگاهی داشته باشد به سمت شورابی که زیر برف فرورفته حرکت می‌کند و ناگهان در آب غرق می‌شود.

۳. بحث و بررسی

۱.۳ علم روان‌کاوی

روان‌کاوی دانشی است با نظامی مشخص بر پایه ناخودآگاه. این علم در آغاز در پی یافتن گوناگونی پدیده‌ها و کارکردهای ذهن بود تا بتواند نقش تعیین‌کننده نیت‌ها، آرزوها، و اشتیاق‌های برخاسته از ذهن را در شکل‌گیری رفتارهای فرد یا علامت‌های اختلال رفتار دریابد (صنعتی، ۱۳۸۰: ۲-۳). سرکوب با برگشت‌ناپذیر کردن واقعیات، افکار، امیال، و خاطرات ناخودآگاه را به وجود می‌آورد. موفقیت فرایند نقد روان‌کاوانه نیز به شناخت فرایند

سرکوب بستگی دارد (گرین و لیبهان، ۱۳۸۳: ۲۲۳-۲۲۶). روان‌کاوی در نقد ادبی نخست به منظور شناخت روانی نویسنده به کار رفت. این کار را خود فروید آغاز کرد. در نقد روان‌کاوانه کلاسیک، متن نشانه بیماری نویسنده تلقی می‌شود. در واقع، متن یک اثر ادبی حکم یک رؤیا را دارد و منتقد روان‌کاو همان شیوه‌ای را که برای رمزگشایی از رؤیا به کار می‌برد عیناً برای فهم نابسامانی روان نویسنده کاربردی می‌داند (پاینده، ۱۳۸۵: ۲۰۶). فروید اعلام می‌کند که رمان‌نویس و روان‌کاو هر دو ضمیر ناخودآگاه را خوب فهمیده‌اند. کافی است هنرمند توجه خود را بر ضمیر ناخودآگاه خود متمرکز کند و به همه موجودیت‌های بالقوه خود گوش فرادهد و به عوض آن که با نقد آگاهانه آن‌ها را سرکوب کند بیانی هنری به آن بخشد (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۷).

مهم‌ترین مفهومی که فروید در نظریه شخصیت به آن اشاره کرد مفهوم ناخودآگاه و تحقیق و بررسی برای شناخت هرچه بیش‌تر آن بود. فروید ذهن را به سه سطح اصلی تقسیم‌بندی کرد: خودآگاه (conscious)، نیمه‌خودآگاه (subliminal)، و ناخودآگاه (unconscious). ناخودآگاه شامل همه غریزه‌ها و میل‌هایی است که واپس‌زده شده است و در حوزه آگاهی نیست. نیروهای ناخودآگاه بیش‌تر اعمال و احساسات فرد را برانگیخته می‌کند (جونز و دالبی‌یز، ۱۳۵۰: ۱۸۱). لارنس پروین (L. Parvin) در کتاب روان‌شناسی شخصیت: نظریه و تحقیق، در تعریف ویژگی‌های ناخودآگاه از دید فروید، می‌گوید:

ناخودآگاه غیرمنطقی است (رفتارهای متضاد می‌تواند بر یک چیز دلالت داشته باشد)، زمان را نادیده می‌گیرد (حادثه‌های مربوط به زمان‌های مختلف ممکن است با هم آورده شود) و به مکان توجه نمی‌کند (رابطه مسافت و اندازه فراموش می‌شود، به طوری که اشیای بزرگ درون اشیای کوچک جای می‌گیرند و مکان‌های دور کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند) (پروین، ۱۳۷۳: ۱۰۰-۱۰۱).

۴. تحلیل روان‌کاوی آیدین

۱.۴ عقده ادیپ (oedipus complex)

یونگ مبتکر واژه عقده در معنای جدید است. از سال ۱۹۰۰ عقده‌ها را خاطره‌های گذشته برای رشد مستقل از عواطف و درعین حال ناهشیارانه تعریف کرده‌اند. عقده واکنشی عاطفی و اخلاقی به نوعی موقعیت است و رفتاری پاسخی که حاوی بار عاطفی - هیجانی فشرده‌ای است (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۲۰).

فروید علت پدیدآمدن عقده را زمانی می‌داند که تمایلات ارضا نشود و پیوسته پس‌زده و در ناخودآگاه انباشته شود. در چنین حالتی، میان «من» (ego) و ناخودآگاه کشمکش پدید می‌آید. پیش‌گیری از تمایلات غریزی، چه به‌سادگی و چه همراه برخی تهدیدها، سبب سرکوب‌شدن تمایلات غریزی و پدیدآمدن عقده‌ها می‌شود (امامی، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

تعبیر عقده ادیپ از آن فروید است و یکی از مهم‌ترین اصول نظریه او را تشکیل می‌دهد. او برای اولین بار مفهوم آن را در ۱۸۹۵ به‌کار گرفت، ولی از اصطلاح خاص آن در ۱۹۱۰ استفاده کرد. عقده ادیپ محور اصلی دانشی است که فروید در باب ضمیر ناخودآگاه به کشف آن نائل آمد. این عقده با توجه به افسانه «ادیپ شهریار»^۲، نوشته سوفوکل (Sophocles)، نام‌گذاری شده و به مجموعه‌ای از تصورات و احوال قلبی دلالت دارد که مربوط به عواطف کودک به مادر و احساسات پرخاش‌گرانه او به پدر می‌شود (اسون، ۱۳۸۵: ۹۲). عقده ادیپ، بیش از هر چیز، گره‌ای در احساسات شدید است؛ احساسات کودک در سه تا پنج‌سالگی (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۲۳-۲۵). حال اگر کودک نتواند از نظر روحی از قیومیت عقده ادیپ رها شود، این عقده در روانش کشاکشی برمی‌انگیزد که سرچشمه اختلالات نفسانی و روان‌نژندی است (ستاری، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۲).

آیدین از پدر خود متنفر است و مایل نیست شیوه زندگی او را پیش بگیرد. او پسری نیست که پدر انتظارش را دارد؛ نه مطابق خواسته‌های پدر رفتار می‌کند و نه به خواسته‌های او احترام می‌گذارد. به‌همین علت، پدر همواره سعی دارد او را مطیع خود سازد. اما مادر آیدین را از همه پسرانش بیش‌تر دوست دارد؛ به خواسته‌های او احترام می‌گذارد و در مقابل اهانت‌های پدر او را در پناه خود می‌گیرد.

مادر در جریان به‌آتش کشیدن کتاب‌ها و شعرهای آیدین مقاومت می‌کند، اما نمی‌تواند مانع آن‌ها شود. همین‌طور وقتی که بچه‌ها کوچک بودند و پدر به جان آیدین می‌افتاد مادر در مقابل بی‌رحمی‌های پدر مقاومت می‌کرد.

پدر آیدین را به حیاط برد و با طناب به تنه درخت کاج بست و با کمر بند آن‌قدر به کپل‌های بچه زد که خودش به نفس نفس افتاد. مادر با آن نفس‌تنگی‌اش تا آمد خود را به عزیز دردانه‌اش برساند، پدر با شلاق کبودش کرده بود ... مادر همان‌طور که اشک می‌ریخت آیدین را از درخت باز کرد و با خود برد (معروفی، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۴).

پدر خانواده مردی عبوس و بداخلاق است و همه از او حساب می‌برند؛ بیش‌تر از همه

آیدین، زیرا هیچ‌یک از کارهای او خوشایند پدرش نبود. آیدین هم به این علت و هم به علت ستم‌هایی که در حق مادر و خواهرش روا داشته بود از او متنفر است.

آیدین عادت کرده بود که پدر را اخمو ببیند. گاه به‌وضوح می‌دید که وقتی پدر از کنارش می‌گذشت، او را نمی‌دید و یا نادیده می‌گرفت، اما مادر ذله شده بود. نمی‌توانست تحمل کند ... (همان: ۱۵۰).

آیدین به‌یاد می‌آورد که پدرش سال‌ها پیش، در مراسم خداحافظی حج، اول یک سیلی کوچک به صورتش نواخته بود و بعد بوسش کرده بود (همان: ۲۴۷).

عقدۀ ادیب در روان کودک کشاکشی پدید می‌آورد و حتی حس گناه‌کاری را، به‌سبب خواست نابودی و سر‌به‌نیست کردن پدر و نیز ترس از اخته‌شدن، در او برمی‌انگیزاند و متعارفاً واپس‌زده و فراموش می‌شود. شرط اساسی بازشدن این گره «همانندشدن» پسر با پدر است. اما اگر عقدۀ به‌دلایلی چون حضور مادری نارواکام که طبیعتاً به پسر می‌چسبد، و یا مادری که فقط به شوهر وابسته است، یا حضور پدری خودکامه که پسر را خوار می‌دارد، حل نشود، امکان همانندسازی (identification)، که شرط اساسی حل و فصل شدن عقدۀ است، ناممکن می‌شود (ستاری، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۹). این‌گونه است که آیدین نمی‌تواند با پدر همانندسازی کند. او نمی‌تواند با زنان رابطه‌ مستحکمی برقرار کند و همواره از آنان می‌گریزد، زیرا هنوز به آن درجه از بلوغ جنسی نرسیده است. آیدین، که در کودکی از پدر ظلم دیده و هم‌زمان به مادر عشق می‌ورزیده است، نمی‌تواند در بزرگسالی نفرت خود را از پدر ازبین ببرد.

رفته‌رفته آوازه آیدین در تمام شهر پیچید آن‌قدر که در بیست‌ودو سالگی مورد توجه زنان و دختران زیادی قرار گرفت. ولی همه در تعجب بودند که چرا در زندگی این جوان خوش‌قد و بالا زنی وجود ندارد. مادر گفت: تا اسم زن را می‌آوری، فوراً می‌گوید آسایش دو گیتی (معروفی، ۱۳۸۸: ۱۵۸).

حقیقت این بود که از آن همه هیاهوی افسارگسیخته دلش می‌گرفت و بیش‌تر از آن وقتی دختری می‌رقصید او احساس دل‌تنگی می‌کرد (همان: ۱۴۱).

آیدین گفت: من به درد تو نمی‌خورم. سورمه باورکن ... پیش از آن‌که گرفتار تو بشوم باید بروم. باید شوق را توی دلم بکشم، باید عشق را توی قلبم سر ببرم (همان: ۲۱۶).

یگانه ابزار قدرت آیدین رفتن از خانۀ پدری و فرارکردن از این موقعیت دشوار است؛ اما آیدین، که تا زمان حیات پدرش به حجرۀ او وارد نمی‌شود، پس از مرگ پدر خود را

ملزم به انجام دادن وصیتش می‌داند، چراکه همیشه در دل آرزوی مرگ پدر را داشته است و به‌همین علت در مرگ او خود را مقصر می‌داند.

این عقده در دوره «کمون جنسی» (دوره قبل از بلوغ) خاموش می‌شود و در دوره بلوغ، با بیدار شدن غرایز، این عقده نیز جوشان می‌شود؛ از همین رو، تشویش‌ها و اضطراب‌های گذشته، که ناشی از همین عقده بود، آن‌چنان شدت می‌یابد که نوجوان مجبور به ترک والدین می‌شود. طرد تصاویر والدین او را تاحدی از هویتش دور می‌کند. به‌همین علت، این جای خالی را از طریق یافتن الگوهای جدید همانندسازی با دیگران جبران می‌کند (احدی و محسنی، ۱۳۷۲: ۱۴۴-۱۴۵). آیدین هم، که نمی‌تواند جواب دل‌تنگی‌ها و مشکلات خود را درون خانواده بیابد و از پدرش نیز می‌گریزد، به «استاد دلخون» پناه می‌برد و او را الگوی خود در زندگی قرار می‌دهد. یا این‌که دل‌تنگی‌هایش را برای زنی به نام فروزان می‌برد که چندان هم خوش‌نام نیست.

۲.۴ سوگواری (lamentation) و مالیخولیا

«سوگواری و داغ‌دیدگی به واکنش‌های روانی بازماندگان یک فقدان بزرگ اطلاق می‌شود» (کاپلان و سادوک، ۱۳۶۹: ۱۸۴). آیدین، بعد از خودکشی خواهر دوقلویش آیدا، افسرده‌تر از قبل می‌شود. فقط وجود سورمه است که به او امید می‌بخشد، اما او نیز آیدین را تنها می‌گذارد. آسیب سختی که مرگ عزیزانش در این هنگام به او وارد می‌کند بسیار بزرگ است. پس از مرگ آیدا و سورمه، آن دو همواره در ذهن او مجسم می‌شوند. ذهنش بسیار مشوش است، خواب‌های آشفته می‌بیند و هذیان می‌گوید. او آیدا را بسیار دوست می‌داشت و همیشه در مقابل فشارهای پدر از او حمایت می‌کرد، اما زمانی‌که خبر خودکشی آیدا به او می‌رسد تازه متوجه می‌شود که ازدواج نیز نتوانست زندگی آیدا را متحول کند. او از این‌که نتوانست زندگی خواهرش را نجات دهد و به او کمک کند، در عذاب دائمی است. فروید سوگ بیمارگونه را این‌گونه بیان کرد:

سوگ طبیعی از گسستن لیبدو از شخص از دست‌رفته ناشی است، اما در سوگ بیمارگونه، شخص از دست‌رفته فقدان احساس نمی‌شود، بلکه جزوی از ساختمان روانی فرد شده و آماج احساسات عشق و تنفر است. احساسات منفی متوجه خود فرد می‌شود، شخص دچار افسردگی می‌گردد و خود را متهم می‌سازد. هرچه نقش ناخودآگاه بیش‌تر باشد احتمال پیدایش واکنش سوگ غیرطبیعی بیش‌تر است (همان: ۱۹۲).

زمانی که آیدین دچار این سوگ مالیخولیایی است در همان اتاق همیشگی اش (زیرزمین خانه) تصویر می شود. زیرزمین و پایین رفتن نمادی از ناخودآگاه است.

احساس وجود شخص ازدست رفته ممکن است چندان شدید باشد که به صورت اشتباه حسی یا توهم ظاهر شود. هرچند در سوگ طبیعی، شخص غیر واقعی بودن آن را تشخیص می دهد (همان: ۱۸۶). آیدین، با ازدست دادن سورمه، آخرین سرپناه و مایه ارتباطش را با واقعیت ازدست می دهد. چیزهایی که در گذشته باعث آرامش خیالش می شدند دیگر برایش جذابیتهایی ندارند. کتابها و روزنامهها را کنار می گذارد و مانند دیوانهها در کوجهها پرسه می زند تا حدی که کودکان او را به سخره می گیرند.

صحنه خودکشی آیدا نیز همواره در نظرش مجسم می شود:

مرگ آیدا لطمه شدیدی به روحش زده بود. احساس دل تنگی و تنهایی می کرد. شبها نمی توانست راحت بخوابد. کابوس می دید، عرق می کرد، هذیان می گفت و به بهانههای مختلف گریه می کرد (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۲۶).

گفتم: تو بعد از مرگ آیدا خودت را دار زده ای. هنوز هم حاضر نیستی دست برداری. گفت: حالا دیگر فرقی ندارد، خودم را رها کرده ام آب مرا ببرد ... آدمی شده بود که حال و آینده اش را رها کرده بود و به گذشتهها چسبیده بود (همان: ۲۴۸).

آیدین احساس کرد شقیقه هاش تیر می کشد و دست هاش دارد می لرزد. یاد آیدا افتاده بود. چرا همه اش خیال می کند صحنه آتش سوزی خواهرش را دیده است. به وضوح آتش را می دید که از سراسر بدن آیدا شعله می کشید ... آیدا می سوخت و می دوید (همان: ۲۵۳).

معروفی در مصاحبه ای می گوید:

آیدین در یک برش از زمان به جایی می رسد که تسلیم می شود. تسلیم سرنوشت و حتی تسلیم مرگ، اما نمی میرد و ویران می شود. مرگ آیدا، پدر، مسئله سورمه، و رفتار اورهان خردش می کند (معروفی، ۱۳۶۹: ۲۷۷).

از چشم انداز فروید، در پس اندوه سوگواران و مالیخولیای هر دو غم هجرانی هست و افسوس بر چیز ازدست رفته ای، چیزی که مالیخولیای آن ناآگاهانه و سوگواران از آن آگاه. سوگواران از این جهان خالی به درون خود و یادها پناه می برند، اما خود نیز از درون به دو نیمه می شوند؛ نیمه ای در دیروز گمشده زندگی می کند و نیمه ای با واقعیت های جهان امروز. در سوگواری تنش های پنهانی در پس یادهای گذشته از میان نمی رود، بلکه دست مایه ای می شود برای جدا شدن از گذشته (یاوری، ۱۳۸۴: ۶۸-۷۲).

شب‌ها می‌ترسید بخوابد، چون بعضی وقت‌ها مرا (سورمه) می‌دید و وقتی بیدار می‌شد، من پر زده بودم و رفته بودم. می‌ترسید بخوابد، چون می‌دانست وسط خواب ناگهان پا می‌شود، می‌نشیند، به اطراف نگاه می‌کند، و بعد مثل بچه‌های پدرمرده در آن اتاق سیمانی سرد گریه می‌کند ... (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۵۰).

۵. بررسی روان‌شناختی اورهان

۱.۵ عقده قایل

عقده رقابت برادرانه، که به گفته لاکان عقده دخول به ناحق نیز نام دارد، متعارف‌ترین ریشه‌اش حسادت به برادر یا خواهر است که در بزرگسالی از راه حسادت تهاجمی به هرکسی که بتواند احساس برتری برای به‌دست آوردن مزایا، مدایح، و ... نشان دهد ابراز و رقابتی برای جلب محبت و ستایش در همه موقعیت‌ها در نظر گرفته می‌شود (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۶۹-۷۱). اورهان به آیدین بر سر تصاحب محبت مادر حسادت می‌ورزد. به همین علت، سعی در جلب توجه پدر دارد تا از این راه کمبود محبت مادر را جبران کند. هسته این تضاد عصبی در کودک را محیط ناهنجار ایجاد می‌کند و از آن پس این تضاد شدیدتر می‌شود و صدها عوارض عصبی را به دنبال می‌آورد. زورگویی‌های پدر، بی‌توجهی به کودک، و رفتار تحقیرآمیز و تبعیض بین کودکان حالت خشم و اضطراب دائمی در او به‌وجود می‌آورد. «در این حالت، کودک روش‌هایی را برای دفع شر و مدارا با اطرافیانش در پیش می‌گیرد، خود را تابع دیگران می‌سازد و محبت دیگران را جلب می‌کند» (هورنای، ۱۳۸۲: ۲۹-۳۲).

اما هیچ‌گاه توجه پدر به اورهان جانشین مهر مادری نمی‌شود و تا بزرگسالی نیز اورهان در حسرت عشق مادر می‌سوزد.

مادر گفت: آیدین من کجاست؟ من پلک زدم، خیره به گل‌های قالی یا شاید به هیچ‌چیز، من هم اورهان او بودم و نبودم؛ و هیچ کاریش هم نمی‌شد کرد. قبول کرده بودم که نباشم (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۰).

آن مادر مهربان، که همه محبتش را شش‌دانگ به اسم آیدین انگشت زده بود، حتی یک بار هم نگفت: اورهان من (همان: ۲۴).

مادر گفت: آیدین دُرْدانه من است. همه یک طرف، این یک طرف. قربان‌صدقه فکری‌کردنش می‌رفت و خوابیدنش و شیطنت‌هایش و حتی گریه‌هایش (همان: ۸۸).

وقتي به خانه رفتيم، با ديدن مادر شروع کرد به اشکريختن. مي دانستم که مي خواهد مادر را عذاب بدهد و مادر براي اين که مرا عذاب بدهد، دست انداخت گردنش و بوسيدش، موهاش را شانه زد، پيراهنش را عوض کرد و من، که بر درگاه اتاق ايستاده بودم و دلم مالش مي رفت، نمي دانستم چه کار کنم (همان: ۳۱۵).

اين حسادت به جايي مي رسد که تحمل آيدين براي ش مشکل مي شود و تصميم به مسموم کردنش مي گيرد. حتي زماني که آيدين را ديوانه کرده است، قدرت تحملش را ندارد و بودن با او را تحمل نمي کند. «اگر مادر مي ديد که من از دست اين بشر چنان به ستوه آمده ام که ناچار مي شدم او را به نرده های ايوان بالا زنجير کنم، به حال من گريه مي کرد» (همان: ۷۸). اورهان در تلاش براي جلب توجه پدر و جبران کمبود محبت مادر دست به کارهايي مي زند:

از ايوان داد زدم "اورهان" از چرخ من بيا پايين. من به حياط رفتم، يک گوشه نشستم و آن قدر سرم را به زمين کوبيدم که بي حال افتادم. پدر بعد که خون صورتم را پوشاند، آن قدر به پس گردن آيدين زد که تا سه روز نمي توانست سرش را تکان بدهد (همان: ۲۴).

پدر خاصه آيدين را در فشارهاي اخلاقي مي گذاشت. گفت: آيدين، چرا نمازت قضا شد؟! گفت: درس مي خواندم آقاجان. پدر غريد، من تند دويدم وضو گرفتم، يک نماز بلندبالا در اتاق پدر خواندم (همان: ۳۶).

۲.۵ عقده احساس کهنري (inferiority complex)

مبتکر عقده حقارت آدلر است. معمولاً از اين عقده شرم از خويشتن استنباط مي شود و آگاهي به داشتن گونه ای نقص (از لحاظ بدني، اجتماعي، و ذهني)، احساس ناراحتي از لياقت نداشتن همراه با اعتقاد به در معرض قضاوت يا تمسخر و تحقير ديگران بودن. منشأ اين عقده احساس کهنري در شش - هفت سالگي است (موکي يلي، ۱۳۷۱: ۲۷).

اورهان به آيدين، که هوش خوبي دارد و از همه مهم تر مورد توجه مادر است، حسادت مي ورزد و خود را پايين تر از او مي بيند. قيافه ظاهري اورهان، هم چنين قدرت بدني و مردانگي اش، به گونه ای نيست که مورد توجه زنان واقع شود؛ به همين علت، از ظاهر خود ناراضی است، اما آيدين با قامت برافراشته خود مهر همه را به خود جلب مي کند.

قدرت بدني کم تر او از آيدين نیز علت ديگر عقده حقارت اورهان است. «من خيلى گرم بود و تند مي دويدم، اما به آيدين نمي رسيدم» (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۵).

ناگاه با سر غلتیدم و بعد روی زمین پهن شدم. روز بعد پدر دکتر آورد، اما فایده‌ای نکرد. و حالا هم، که چهل سالم است، یک طرف بینی‌ام دو برابر طرف دیگر است (همان: ۲۵).

مشتری‌های ما با آن‌که می‌دانستند من دوازده سال سابقه دارم، اما یک‌راست می‌رفتند سراغ اخوی ... و بدتر آن زن‌های نکبتی بودند که وقتی قیافه‌اش را می‌دیدند، بند دلشان پاره می‌شد. گفتم: چرا زن‌ها نگاهم نمی‌کنند؟ چرا قشنگ‌ترین دختر دنیا شیدای برادرم شده؟ (همان: ۲۸).

به‌همین علت است که او، برای جبران این احساس، در دعوای میان پدر و آیدین جانب پدر را می‌گیرد؛ به راه پدر می‌رود و با همه منش و خط فکری آیدین مخالفت می‌کند. شکل جبران‌یافته این عقده اعتلای ارزش شخصی در زمینه‌ای به‌جز زمینه متأثر از احساس کهنتری است. و در شکل تلافی‌یافته آن، «من» به منظور نفی احساس کهنتری خود در برابر دیگران و خود، به جست‌وجوی برتری‌طلبی برمی‌آید (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۸۷-۹۱).

گفتم: پدر می‌دانست که تو چه جانوری هستی. بیخود اسمت را نمی‌گذاشت بی‌رگ. گفت: اگر خیال می‌کنی که با این توهین‌ها وادارم می‌کنی از دور بروم بیرون، کور خوانده‌ای (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۷).

اورهان برای نفی این احساس به تلاش برای مسلط‌شدن بر آیدین می‌پردازد، هم برتری در مقام و موقعیت شغلی هم دیوانه‌کردن و تلاش برای کشتن او. «سرچشمه کینه، دزدی، جنایت، و اعمال انتقامی ناشی از یک قدرت‌طلبی بدون حس اجتماعی شکل فراجبرانی عقده برتری‌جویی است» (موکی‌یلی، ۱۳۷۱: ۲۸).

آیدین گفت: مگر من چوب الفم که برای تو شاگردی کنم؟ گفتم: از تو بزرگ‌ترش هم باید از من فرمان ببرد، بچه‌نچار (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۶).

پدر نتوانسته بود او را به عجز آورد و من می‌خواستم این کار را بکنم. دلم می‌خواست جوری رفتار کنم که صبح‌ها پاشنه در حجره را ماچ کند و بیاید تو، مثل موم در دست‌هام بچرخد و شب همراه من به خانه بیاید (همان: ۳۲۶).

اورهان تمام عمر تلاش کرده بود که آبرو و اعتبار جمع کند ... می‌خواست که شب هنگام بازگشت، راه رفتنش با دیگران متفاوت باشد. جوری راه برود که وقتی سلامش می‌کنند، بی‌آن‌که نگاهشان کند، بگوید: علیک (همان: ۲۸۷).

۳.۵ منش نشیمن‌گاهی (character anal)

رشد میل جنسی انسان از دیدگاه فروید، از تولد تا سه - پنج‌سالگی، شامل مناطق سه‌گانه رشد روانی - جنسی است:

۱. مرحله دهانی؛

۲. مرحله مقعدی؛

۳. مرحله تناسلی (شفیع‌آبادی، ۱۳۶۵: ۴۵-۴۶).

نقش تحریک نشیمنی پس از دوره تحریک دهانی آغاز می‌شود. تکامل جنسی میل نشیمنی کودک در دو جهت حاصل می‌شود:

۱. در استمرار عملکردهای اولیه که منجر به احساس خوشی یا ناتوانی در نگه‌داری، جمع‌آوری، یا تولید می‌شود و یا مهم‌تر از آن منتهی به رعایت نظم و ترتیب، وقت‌شناسی، و خست می‌شود؛

۲. در ادامه عشق اولیه به مدفوع، که مظهر آن عشق به مالکیت است، به‌خصوص احساس و وظیفه، که طی این مرحله گسترش می‌یابد (فروم، ۱۳۸۵: ۲۳۷).

فروید رابطه نزدیکی بین سائقه‌های جنسی و مناطق برانگیزاننده تمایلات جنسی قائل است. وی بر آن است که سائقه‌های جنسی با تحریک این مناطق به حرکت درمی‌آیند. در مرحله اول زندگی، مرحله دهانی و کارکردهای آن، مکیدن و گازگرفتن مرکز میل جنسی است، اما پس از مرحله شیرخوارگی این میل در دو - سه‌سالگی به منطقه نشیمن و عملکردهای آن، تخلیه یا حبس مدفوع، منتقل می‌شود و از سه - پنج‌سالگی به بعد مرحله تناسلی (genital stage) آغاز می‌شود (همان: ۲۲۹).

اورهان شش‌ساله است، اما هنوز در عمل دفع مشکل دارد. این ضعف نشانه ماندن او در مرحله مقعدی است. «اورهان که تو بغل پدر نشسته بود، همان‌جا شاشید. پدر عصبانی شد. گفت: بچه نره‌خر شش‌ساله، هنوز هم توی شلوارش ...» (معروفی، ۱۳۸۸: ۲۶۰).

در صورتی که تعارض کودک مبنی بر تمایل طبیعی به دفع در هر زمان و هر مکان، و پافشاری والدین بر عکس این عمل حل نشود باعث نامرتب و سرکش بودن می‌شود (روزنهان، ۱۳۸۱: ۱۰۲). این سنخ را فروید تلفیق منظمی از سه ویژگی شخصیتی می‌داند؛ نظم، خست، و لجاجت و حرص (تیزابی، ۱۳۳۷: ۲۲۲-۲۲۳). از نظر روان‌کاوی فروید، تثبیت در مرحله مقعدی در کودکی باعث تشکیل این شخصیت می‌شود (شفیع‌آبادی، ۱۳۶۵: ۴۵-۴۶). فروید، در افرادی که احساس لذت از تخلیه روده در کودکی آن‌ها نقش بزرگی داشته است، سه خصوصیت از منش می‌بیند: فرمان‌برداری، خست، و خودداری. وی تأکید زیادی به معادله مدفوع و پول دارد که در اشخاص روان‌نژند، اسطوره‌ها، خرافات، رؤیاهای، و داستان‌های پریان دیده می‌شود (فروم، ۱۳۸۵: ۲۲۸).

اورهان بسیار خسیس و حریص است. او همواره در فکر جمع‌آوری اموال خود و افزودن بر آن‌هاست. حتی از این‌که خانواده خود را در اموال پدری سهم کند، امتناع می‌ورزد. همیشه در این فکر است که جای پدر را در بازار بگیرد و پول بیش‌تری جمع کند. زمانی که پدرش وصیت کرد او و برادرش به یک اندازه از اموال بهره داشته باشند، به شدت عصبانی می‌شود و از آن موقع به فکر کشتن برادرش می‌افتد.

«با جمشید دست به یقه شدیم. آیدین گفت: سر پول که دعوا نمی‌کنند؛ نصف کنید. گفتم: برای چی؟ ... را هم بهش نمی‌دهم» (معروفی، ۱۳۸۸: ۶۷).

حتی هنگامی که می‌خواهد خود را غرق کند باز هم به اموالش فکر می‌کند؛ به مقدار پولی که از دیگران طلب دارد و باید پرداخت کنند. صرفه‌جویی را دنباله عادت نگاه‌داری در مدفوع می‌دانند که بعضی اوقات ترس از دست‌دادن چیزی و گاهی لذت جنسی محرک آن است (اس بلوم، ۱۳۵۲: ۲۰۱).

«ناگاه یادش آمد که از آجیل فروش‌های شهر طلب دارد. خیلی هم طلب دارد و باید برگردد. طلب‌هاش را وصول کند. می‌خورند و می‌روند» (معروفی، ۱۳۸۸: ۳۴۹).

۶. نتیجه‌گیری

آیدین و اورهان دچار روان‌رنجوری‌های متعدّدند و در موارد بحرانی دچار روان‌گسیختگی می‌شوند. ریشه بیش‌تر بیماری‌ها و اختلالات آن‌ها در کودکی‌شان (تولد تا هفت‌سالگی) است. این مرحله در تعیین رفتارها و منش دوره بزرگ‌سالی نقش بسزایی دارد. هر دو برادر در محیط نامناسب عاطفی رشد کرده‌اند. آیدین نتوانسته عقده ادیپ خود را در کودکی، به‌علت وجود پدر خودکامه و مادر تحت ستم، حل کند. دل‌بستگی شدید او به مادر و هم‌زمان تنفر او از پدر تا بزرگ‌سالی او را رها نمی‌کند. او نمی‌تواند با پدر همانندسازی و نقش او را در بزرگ‌سالی کسب کند؛ به‌همین‌علت، همواره به مادر پناه می‌برد. همانند او، مادر نیز در مقابل زورگویی‌های شوهر به پسر خود متوسل می‌شود. آیدین، که در همه عمر تحت فشارهای پدر جبار خود بوده، کم‌کم دچار افسردگی و درماندگی می‌شود. به کتاب‌هایش پناه می‌برد و سعی دارد به دور از دنیای پدر و برادرش زندگی کند، اما مرگ خواهر و همسرش باعث افسردگی شدید و درنهایت روان‌گسیختگی (قطع کامل ارتباط با واقعیات) او می‌شود.

اما اورهان نیز همانند برادر بزرگ‌تر خود دچار روان‌رنجوری‌های متعدد است. او نتوانسته رشد روانی جنسی خود را به سلامت پشت سر بگذارد و در مرحله دوم آن (مرحله مقعدی) تثبیت شده است. این رشد ناسالم نیروی جنسی در منش او در بزرگسالی، تأثیر فراوان داشته و حساست و فرمان‌برداری از پدر را در او پرورانده است. هم‌چنین او، که از محبت مادر در کودکی محروم مانده، از برادر بزرگ‌ترش، که همواره تحت حمایت مادر بوده، کینه شدیدی دارد. او از آیدین متنفر است، زیرا آیدین هم مادر (بژه) را تصاحب کرده و هم از او زیباتر است. ظاهر آیدین مردانه‌تر از اوست و نظر زنان را بیش‌تر به خود جلب می‌کند. این احساس حقارت در مقابل آیدین او را بر آن می‌دارد که همواره در زندگی‌اش به دنبال کسب موفقیت و اثبات برتری بر دیگران باشد (عقدۀ کهنتری). او همیشه آیدین را تحقیر می‌کند و همانند پدر، سعی در کوچک‌کردن او دارد. این کینه، که اورهان آن را سال‌ها در دل خود پرورانده، او را بر آن می‌دارد تا آیدین را مسموم کند و حتی تصمیم به قتل او بگیرد.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعه کامل‌تر به منابع زیر رجوع شود:
 - مهویزانی، ۱۳۷۲: ۷۳، ۱۵۳ (بررسی درون‌مایۀ داستان و کهن‌الگوی رنگ‌ها).
 - همان: ۵۷، ۷۰ (بررسی عنصر شخصیت در داستان).
 - همان: ۵۵ (بررسی زاویۀ دید در داستان).
 - همان: ۱۰۲-۱۰۹ (بررسی تصویر کلاغ، برف، و زمستان در رمان).
 - همان: ۱۰۹-۱۱۰ (بررسی تصویر پایاخ و شورابی در داستان).
 - علی‌نژاد، ۱۳۸۵؛ همان: ۵۷، ۷۰ (بررسی عنصر شخصیت در داستان).
 - حسینی، بی‌تا: ۸۰.
 - بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۴۵ (بررسی فرم دایره در ساختار داستان).
 - یوری، ۱۳۸۴؛ مهویزانی، ۱۳۷۲: ۱۶، ۱۶۵-۱۷۵ (تحلیل کاربرد تکنیک‌های روان‌کاوی در ساختار رمان).
 - یوری، ۱۳۸۲: ۷۸.
 - مهویزانی، ۱۳۸۳: ۱۴ (بررسی زنان در داستان‌های معروفی).
۲. اشاره فروید به افسانه‌ای قدیمی است که شالوده طرح نمایش‌نامه‌/ادیپ شهریار را تشکیل

می‌دهد. طبق این افسانه، هیولایی به نام ابوالهول سر راه شهر تبس نشسته است و از کسانی که از آن‌جا می‌گذرند معمایی می‌پرسد. ادیب پس از حل معما ابوالهول را می‌کشد و مردم هم او را به پادشاهی برمی‌گزینند. سپس او با ملکه شهر ازدواج می‌کند. پس از چند سال، تبس دچار خشک‌سالی می‌شود. غیب‌گوی شهر به او می‌گوید که خشک‌سالی به علت خشم خدایان از مجازات‌نشدن قاتل لایوس (همسر قبلی ملکه) رخ داده است. ادیب با کمال تعجب درمی‌یابد که او خود پسر پادشاه قبلی تبس است که چون هاتمان گفته بودند مقدر است پس از بزرگ‌شدن پدر خود را بکشد، در کوه‌ها رها شد تا بمیرد، اما شبانی او را نجات داد ... بدین ترتیب ادیب درمی‌یابد که همسر فعلی او در واقع مادر خود اوست و در پایان نمایش‌نامه، با کورکردن چشمانش، خود را کیفر می‌دهد (فروید، ۱۳۸۲: ۵۲).

منابع

- احدی، حسن و نیک‌چهر محسنی (۱۳۷۲). روان‌شناسی رشد: مفاهیم بنیادی در روان‌شناسی نوجوانی و جوانی، تهران: بنیاد.
- اس بلوم، جرالد (۱۳۵۲). نظریه‌های روان‌کاوی شخصیت، ترجمه هوشنگ حق‌نویس، تهران: امیرکبیر.
- اسون، لوران (۱۳۸۵). واژگان فروید، ترجمه کرامت موللی، تهران: نشر نی.
- امامی، نصرالله (۱۳۷۷). مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: جامی.
- ایدل، له‌اون (۱۳۶۷). قصه روان‌شناختی نو، ترجمه ناهید سرمد، تهران: شب‌اويز.
- ایوتادیه، ژان (۱۳۷۸). نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: نیلوفر.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۷۰). «نقد کتاب: سمفونی مردگان»، کلک، ش ۱۷.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵). نقد ادبی و دموکراسی، تهران: نیلوفر.
- پروین، لارنس (۱۳۷۳). روان‌شناسی شخصیت: نظریه و تحقیق، ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: رسا.
- تیزابی، هوشنگ (۱۳۳۷). نقادی بر فرویدیسم، تهران: آذرخش.
- جونز، ارنست و رولان دالبی‌یز (۱۳۵۰). فروید و اصول روان‌کاوی، با فرهنگی از اصطلاحات عمومی و فرهنگی از اصطلاحات پسیکالنازیه به آلمانی، فرانسه، انگلیسی و فارسی، ترجمه هاشم رضی، تهران: آسیا.
- حسینی، پرویز (بی‌تا). «ابعاد دیگر هزارتوی سمفونی مردگان»، گردون، ش ۱۰ و ۱۱.
- روزنهان، سیلیگمن (۱۳۸۱). روان‌شناسی ناپهنجاری، تهران: ساوالان.
- ستاری، جلال (۱۳۷۷). بازتاب اسطوره در بوف کور، ادیب یا مادینه جان؟، تهران: توس.
- شفیع‌آبادی، عبدالله (۱۳۶۵). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران: دانشگاه تهران.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۰). تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات: مجموعه مقالات، تهران: مرکز.
- علی‌نژاد، سیروس (۱۳۸۵). «گفت‌وگو با عباس معروفی»، روزنامه توسعه.

- فروم، اریک (۱۳۸۵). *بحران روان‌کاوی*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: فیروزه.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲). «رئوس نظریه روان‌کاوی»، ترجمه حسین پاینده، *ارغنون*، ش ۲۲.
- کاپلان، هرولد و بنیامین سادوک (۱۳۶۹). *نوروزها و اختلالات شخصیت*، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، تبریز: رسالت.
- گرین، کیت و جیل لیبهان (۱۳۸۳). *درس‌نامه نظریه و نقد ادبی*، ترجمه لیلا بهرانی محمدی، تهران: روزنگار.
- معروفی، عباس (۱۳۶۹). «گفت‌وگو: میزگرد داستان‌نویسی امروز»، *کلک*، ش ۱۱ و ۱۲.
- معروفی، عباس (۱۳۸۸). *سمفونی مردگان*، تهران: ققنوس.
- مهبویانی، الهام (۱۳۷۲). *مرگ رنگ: نقد و بررسی رمان سمفونی مردگان عباس معروفی*، تهران: روشنگران.
- مهبویانی، الهام (۱۳۸۳). «آیا زنانه‌نویسم؟»، *ماه‌نامه ناقه*، ش ۵۷.
- موکی‌بلی، רוژه (۱۳۷۱). *عقده‌های روانی*، ترجمه محمدرضا شجاع‌رضوی، تهران: آستان قدس رضوی.
- هورنای، کارن (۱۳۸۲). *روان‌شناسی زنان*، ترجمه سهیل سمی، تهران: ققنوس.
- یاوری، حورا (۱۳۸۲). «ادبیات داستانی در ایران‌زمین»، در *دانش‌نامه ایرانیکا*، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- یاوری، حورا (۱۳۸۴). *زندگی در آینه: گفتارهایی در نقد ادبی*، تهران: نیلوفر.